

درآمدی بر فقه اجتماعی و نسبت آن با علم اجتماعی مسلمین*

محمدتقی مقدمی**

چکیده

فقه اجتماعی به عنوان بخشی از فقه عام، پدیده‌های اجتماعی را از منظر حقوق و تکالیف مؤمنان بررسی می‌کند و با اندیشه اجتماعی مسلمین، دارای پیوندهای عمیق روشی و معرفتی است. فقه اجتماعی می‌تواند ظرفیت بالایی را در طرح پرسش‌ها و ساخت نظریه‌های نوین و به طور کلی در فرایند تولید علم اجتماعی ایفا کند. بدین منظور، هدف تحقیق حاضر، شناسایی زمینه‌های مشترک و نسبت میان این دو علم با روش مقایسه و مطالعه تطبیقی است تا وجوه افتراق و اشتراک و میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری هر یک معین شود. اشتراک دو علم در ارائه الگوی رفتاری و هنجارساز آن دو است. فقه اجتماعی، هنجارها و باورهای دینی را با استفاده از مکانیزم جامعه‌پذیری درونی می‌کند و در مقابل، علم اجتماعی با تصحیح فهم و تعمیق دریافت‌های فقیه از موضوع و مسائل اجتماعی، به سالم‌سازی فرایند اجتهاد و رسیدن به حکم واقعی یاری می‌رساند.

کلیدواژگان: فقه سیاسی اجتماعی، علم اجتماعی، علم اجتماعی مسلمین، احکام ثابت و متغیر.

*. تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۰۶/۱۸ و تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۰۹/۲۲

*. دانش‌آموخته حوزه و کارشناس ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

Mt.moghadami@gmail.com

مقدمه

علم اجتماعی مسلمین گذشته‌ای طولانی در تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی و پیوندی عمیق با سایر دانش‌های هم افق خویش، مانند فقه سیاسی اجتماعی، کلام سیاسی، علم سیاست و... دارد. حضور علمی فقیهان و فیلسوفان آگاه به مسائل اجتماعی و سیاسی و نظریه‌پردازی در باب اجتماع، به بسط و توسعه انواع دانش‌های مرتبط با آن دامن زده است؛ اما بی‌تردید، اثبات عرصه‌ای میان‌رشته‌ای میان این دو علم، مستلزم واکاوی نسبت میان دانش اجتماعی و فقه اجتماعی خواهد بود. پیشینه فقه سیاسی اجتماعی و کارکرد آن در تولید دانش اجتماعی، متناسب با مبانی و اصول بنیادین خود در فرهنگ اسلامی، سابقه‌ای به قدمت تاریخ امامت و خلافت در میان مسلمین دارد. فقیهانی مانند ابن مقفع (متوفی ۱۴۲ق)، ابو یوسف (متوفی ۱۸۳ق)، جاحظ (متوفی ۲۵۵ق)، ابن تیمیه (متوفی ۲۷۶)، ماوردی (متوفی ۴۰۳)، رشید رضا و علی عبدالرزاق با اتخاذ رویکردهای سلبی و ایجابی خود، از جمله نظریه‌پردازان اهل سنت هستند که در باب نسبت میان فقه و نظام سیاسی اجتماعی و بالطبع دانش اجتماعی متناسب با آن آثاری را تولید کرده‌اند. (میر احمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۴-۱۶۲)

فقه سیاسی اجتماعی شیعه نیز در دوره معاصر با دستاورد جنبش مشروطه و انقلاب اسلامی، در عمل توانست ظرفیت‌آفرینی در تولید نظریه و دانش اجتماعی کارآمد و متناسب با نیازهای عصری خویش و مبتنی بر مبانی و اصول بنیادی و دینی خود را به اثبات رساند که در واقع بر گرفته از اصل رکن امامت امام معصوم(ع) و جانشینی پیامبر اکرم(ص) می‌باشد. این اصل در زمان غیبت با به‌کارگیری نظریه ولایت فقیه، حضور بی‌بدیل خود را در عرصه دانش اجتماعی و تدبیر جامعه استمرار می‌بخشد.

فقه اجتماعی با تدوین هنجارهای جمعی و قاعده‌مند و علم اجتماعی با فراهم‌سازی زمینه مطالعاتی موضوعات و شفاف‌سازی آنها به درک صحیح و روشن از فرایند اجتهاد در فقه اجتماعی یاری می‌رساند. مطالعه و آشنایی با اندیشه و علوم اسلامی نشان می‌دهد که علوم اسلامی همه از یک منبع الهی و وحیانی سرچشمه گرفته و با یکدیگر دارای تهافت و تنافی نیستند. تنها تفاوت موجود میان این علوم، تقدم و تأخر رتبی و

روشی است. به عبارت دیگر، علوم عقلی نسبت به علوم نقلی تقدم رتبی داشته و از منبع عقل تغذیه می‌کنند. در این صورت می‌توان گفت که نسبت میان علوم اسلامی، نسبتی طولی است که علوم نقلی در طول علوم عقلی قرار دارد و از آن‌جا که علم اجتماعی مسلمین، متأثر از فقه اسلامی است؛ پس علم اجتماعی بدین معنا در طول فقه سیاسی اجتماعی خواهد بود. پرسش‌های مطرح در نوشته حاضر این است که نسبت میان فقه اجتماعی و دانش اجتماعی مسلمین چیست؟ آیا می‌توان با غلبه معرفت دینی (فقهی) در مسائل اجتماعی، به نوعی از دانش اجتماعی دست یافت؟ فقه سیاسی اجتماعی چه نوع دانشی است؟ انواع رویکردهای گوناگون مسلمین به دانش اجتماعی چیست؟ علم اجتماعی مسلمین از کدام منابع معرفتی سود می‌برد؟ ویژگی‌های روش‌شناسی آن کدام است؟ و

انواع رویکرد، روش و علم اجتماعی متفکران مسلمان

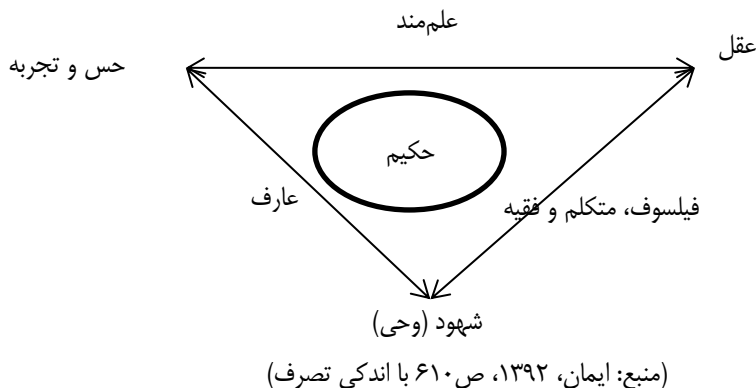
تلاش علمی و باجدیت متفکران مسلمان در طول تاریخ فرهنگ و اندیشه اسلامی و در باب مسائل اجتماعی و شناخت ماهیت اجتماعی آن را می‌توان علم اجتماعی نامید. این علم، نه یک انگاره و گفتمان واحد، بلکه دارای منظرها، مبانی، روش و نتایج معرفتی یقینی و ظنی مختلفی است. علم اجتماعی پیوند وثیقی با دین دارد؛ به طوری که دین، ظرفیت، توان‌مندی و ساحت‌های وسیعی برای علم اجتماعی در پرداختن به موضوعات و مسائلی که در حیطه علم دینی قرار می‌گیرند، ایجاد می‌کند. علم اجتماعی برگرفته از متن دین و آموزه‌های دینی، دارای ویژگی‌هایی از جمله در بعد روشی است که می‌تواند طیف گسترده‌ای از علم‌های اجتماعی گوناگون را با رویکردها و نتایج مختلف تولید کند. روش‌ها و علم‌ها، تعامل دو سویه و دیالکتیکی با یکدیگر دارند. این تعامل را می‌توان در آثار متفکران مسلمان نیز ملاحظه کرد. (طوسی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۹-۱۰، به نقل از پارسانیا، ۱۳۹۵، ص ۷۷).

تقسیم علوم اجتماعی مسلمین می‌تواند بر دو مبنای روش و غایت صورت گیرد که هر کدام نیز در میان صاحب‌نظران، طرفدارانی دارد؛ (فراستی، ۱۳۹۰، ص ۹۲) اما به نظر می‌رسد که می‌توان این دو مبنا را درهم تلفیق و ترکیب کرده و صورت‌بندی‌های

گوناگونی از انواع علم‌های اجتماعی را بر اساس تمایزهای علمی گوناگون آنها ارائه داد. تمایزهای روشی می‌تواند بر مبنای اتخاذ روش عقلی، نقلی، شهودی و حسی - تجربی و متناسب با مبنای و اصول و پیش‌فرض‌های فلسفی خود صورت گیرد. در بُعد غایت و هدف نیز به طور کلی، دو هدف تدبیر جامعه به منظور کسب سعادت حقیقی که همان تقرب الهی است یا سعادت پنداری و خیالی که همان کسب لذایذ مادی و این‌جهانی است، مورد نظر می‌باشد. بر این اساس، دو نوع علم اجتماعی و دو نوع مدینه فاضله و مدن غیر فاضله شکل می‌گیرد. در علم اجتماعی مدینه فاضله، هر چند عرفا، فقها و فلاسفه در باب آن سخن گفته‌اند؛ ولی جملگی همان هدف واحد را، اما به شیوه و روش خاص خود دنبال می‌کنند. عارف از انسان کامل که متجلی اسما و صفات الهی است، می‌گوید؛ فیلسوف با دلایل و براهین عقلی بر ضرورت آن و فقیه با ادله عقلی و نقلی خویش به پردازش باید و نباید و هنجارهای مدینه فاضله همت می‌گمارد و متکلمان از خصلت‌های رهبری (نبی و امام) سخن می‌گویند. به طور کلی، صور و اشکال متنوعی از علم اجتماعی با رویکرد، مبنای، روش و منابع معرفتی و سایر ویژگی‌های دیگر را می‌توان در دامنه فرهنگ و تمدن اسلامی پایش کرد.

متفکران مسلمان اعم از فیلسوفان، فقیهان، متکلمان، عرفا و عالمان، از منابع و ابزارهای معرفتی گوناگون استفاده و بهره برده‌اند. البته این استفاده به معنای انکار اعتبار سایر منابع معرفتی نیست، بلکه روش، موضوع، مسائل و غایت‌ها عواملی بودند که نوع و نحوه کاربرد منابع معرفتی را تعیین می‌کنند. عالمان طبیعی از عقل و حس، عرفا از شهود و حس، و فیلسوفان، فقها و متکلمان، توأمان از عقل و وحی (نقل) در ادامه پژوهش‌های علمی و معرفتی خویش سود جستند. در این میان، حکیم به منزله مجمعی از علوم و معارف الهی و مادی است که بر مبنای تمام علوم اطلاع یافته و می‌تواند از این مبنای حقه دفاع کند و حقیقت را از باطل و سره را از ناسره بشناسد. حکیم کسی است که بالاترین سطح معرفت را دار است و مجمعی است از تمام علوم عقلی و نقلی و معارف بشری (نصر، ۱۳۹۳، ص ۳۷). او کسی است که با اشراف بر علوم و مصالح اجتماعی و شناخت موضوعات و مسائل احکام ثابت و متغیر در مقام فقیه، حکم و فتوای مطابق واقع می‌دهد.

بنابراین می‌توان تقسیم کار منابع و ابزارهای معرفتی و نسبت آنها را با توجه به روش و غایت علوم و معارف گوناگون، در تاریخ اندیشه متفکران اسلامی چنین به نمایش گذاشت:



به عقیده برخی از صاحب‌نظران، سه رویکرد یا سه خط کلی فلسفی، تاریخی و فرهنگ‌نگاری یا سفرنامه‌نویسی و مردم‌شناسی را می‌توان در آرای متفکران مسلمان شناسایی کرد. با این همه، این الگوها، الگوهای کاملاً تمایز یافته‌ای نبوده و می‌توان انواعی از تلفیق و ترکیب میان آنها را نیز مشاهده کرد. برای مثال، رویکرد ابن خلدون را می‌توان خط فلسفی تاریخی نامید؛ (نفیسی (تقی زاده)، ۱۳۶۸، ص ۱۸) اما بی‌تردید افرادی مانند فارابی، اخوان الصفا، بوعلی، خواجه و ملاصدرا و بسیاری از متفکران مسلمان را می‌توان ذیل رویکرد عقلی فلسفی برشمرد.

علاوه بر رویکردهای بالا، رویکردهای دیگری مانند رویکرد فقهی، حدیثی و تفسیری، اخلاقی - ادبی، عرفانی، کلامی، تاریخی، انتقادی و جدلی، فلسفه تاریخ، سیاست‌نامه‌نویسی و نیز رویکردهای ترکیبی (نجفی، ۱۳۸۶، ص ۴۸) را می‌توان استقرا کرد که هر یک از آنها به تناسب موضوع، روش، مبانی، اصول موضوعه و غایت، می‌توانند انواع گوناگونی از روش‌ها را در علم اجتماعی به کار گیرند. ذکر این نکته مهم است که رویکردها و روش‌های گفته شده وجه غالبی دارند و گرنه می‌توان رویکردها و روش‌های ترکیبی نیز جست‌وجو کرد.

رویکرد فلسفی در جهان اسلام، قوی‌ترین و پردامنه‌ترین رویکرد به علم اجتماعی است که با تدبیر مدن فارابی و ریاست و رهبری افاضل (نبی و امام معصوم) شروع شد و در طول تاریخ، عالمان شیعه به خصوص فقها، غایت علم فقه را در این راستا تعریف کرده‌اند. در مقابل، اهل سنت با پیروی از مبانی فقهی، کلامی و سیاسی اشعری و خلافت، به تدوین علم عمران توسط ابن خلدون به عنوان علم اجتماعی دست یافتند؛ علمی که در تار و پود سلطه و چنبره قدرت خلفای اموی و عباسی تولید شده بود. در یک مقایسه ساده، ارتباط میان انگاره امامت و مفاهیم بنیادین در تفکر شیعه با انگاره رقیب و مفاهیم آن و در نتیجه علم اجتماعی حاصل از آن در آرای فارابی و ابن خلدون را می‌توان چنین نمایش داد:

علم اجتماعی → تدبیر مدن → اقتدار → عدالت → امامت
 علم اجتماعی → عمران → قدرت → عصییت → خلافت

مقایسه رویکردهای علمی اندیشمندان مسلمان از منظر روش، منبع، نوع، سطوح تحلیل، ارزش جهان‌شناختی و علم اجتماعی تولید شده در جدول ذیل ارائه شده است:

رویکرد	عقلی، فلسفی	فقهی	حدیثی، تفسیری	اخلاقی، عرفانی	کلامی ^۱	تاریخی، فلسفی، اندرزنامه‌نویسی	سیاست‌نامه و مردم‌نگاری
روش معرفت	قیاسی، برهانی	عقلی، وحیانی (نقل)	تفسیری، وحیانی	خطابی، شعری و تجربی	عقلی، وحیانی (تشیع) جدلی، اقناعی (اهل سنت)	استقرائی، خطابی، شعری و تمثیلی	استقرائی، تجربی
نوع معرفت	یقینی	یقینی و ظنی	یقینی و ظنی	یقینی و ظنی	یقینی و ظنی	ظنی	ظنی
منبع معرفت	عقل، وحی و حس	عقل، وحی و وحی (نقل)	عقل، وحی و وحی (نقل)	وحی و عقل	عقل و وحی	حس و تجربه	حس و مشاهده
سطوح تحلیل معرفت	توصیفی، تبیینی، تفسیری انتقادی	هنجاری، تجویزی	توصیفی، تبیینی، تفسیری	تأویلی، تفسیری	توصیفی، تبیینی، تجویزی	توصیفی، تبیینی	توصیفی
علم اجتماعی	تدبیر مدن فارابی	فقه سیاسی و اجتماعی	تفسیر اجتماعی	اخلاق اجتماعی	عرفان سیاسی و اجتماعی (امامت)	کلام فقهی سیاسی (خلافت)	تاریخ نگاری ابن خلدون
ارزش جهان‌شناختی	دارد	دارد	دارد	دارد	دارد	ندارد	ندارد

۱. برخی از صاحب‌نظران کلام سیاسی را جزء علم کلام می‌دانند و میان روش و موضوع کلام با فقه فرق قائلند، چرا که فقه به افعال مکلفین و کلام به افعال و اسماء الهی می‌پردازد. حال اگر با روش برهانی به مسائل اعتقادی نظر بیافکنیم فلسفه و اگر با روش جدلی بدان بپردازیم کلامی است (پارسانیا، ۱۳۹۵، ص ۷۹؛ رضا داوری، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸) شهید مطهری نیز می‌گوید: «علم کلام در عین اینکه یک علم استدلالی و قیاسی است از نظر مقدمات و مبادی که در استدلالات خود به کار می‌برد مشتمل بر دو بخش است: عقلی و نقلی. بخش عقلی کلام مسائلی است که مقدمات آن صرفاً از عقل گرفته شده است و اگر صرفاً به نقل استناد شود به عنوان ارشاد و تأیید حکم عقل است... بخش نقلی کلام مسائلی است که هر چند از اصول دین است و باید به آنها مومن و معتقد بود ولی نظر به اینکه این مسائل فرع بر نبوت است نه مقدم بر نبوت و نه عین آن کافی است که از طریق وحی الهی یا سخن قطعی پیامبر مطلب اثبات شود؛ مثل مسائل مربوط به امامت و اکثر مسائل مربوط به معاد» (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۵).

نظام طبقه‌بندی علوم در علم اجتماعی مسلمین

اندیشمندان مسلمان در آثار علمی خود، علوم را طبقه‌بندی و جایگاه هر یک را در نظام منظومه‌ای علم تعیین کرده‌اند. در این میان، شاید فارابی بهترین و کارآمدترین تقسیم‌بندی را ارائه می‌دهد. او علم و فلسفه را که به معنای مطلق علم برهانی (اعم از تجربی و غیر تجربی) است، به علوم نظری و علوم عملی تقسیم می‌کند. علوم نظری مشتمل بر علوم می‌شود که با صرف نظر از اراده انسانی وجود دارند و در مقابل، علوم عملی علوم هستند که با اراده انسان وجود می‌یابند. علوم نظری خود شامل متافیزیک یا فلسفه خاص، ریاضیات و طبیعیات و علوم عملی نیز دربردارنده تدبیر نفس، تدبیر مدن و تدبیر منزل است. بنابراین او میان علوم طبیعی و علوم انسانی تمایز قائل بوده و علوم عملی را مرادف با علوم انسانی و در مقابل علوم نظری می‌داند.

تمایز علم یا حکمت نظری با حکمت عملی این است که حکمت نظری در باب هستی‌ها و حکمت عملی در مورد بایدها و نبایدهای رفتار و کنش انسانی بحث می‌کنند. بدین ترتیب می‌توان گفت که علوم نظری برای فهم و دریافت واقعیت‌ها است و علوم عملی برای ساخت واقعیت‌ها؛ به گونه‌ای که روش‌های توصیفی، تبیینی و تفسیری می‌توانند به عنوان ابزاری برای فهم واقعیت‌های اجتماعی و انسانی به کار روند. در مقابل، روش‌های هنجاری و انتقادی برای ساخت و خلق واقعیت مطابق با حقایق آرمانی و نفس‌الامری به کار می‌روند. علوم عملی در این تقسیم‌بندی، مرادف و معادل با علوم انسانی تلقی می‌شود.

فارابی علم به معنای عام را شامل فلسفه به معنای خاص یا فلسفه عمومی و الاهیات دانسته و حتی آن را شامل فلسفه به معنای اخص، مانند فلسفه مدنی و اجتماعی می‌داند. علم مدنی عام، هم مشتمل بر علم مدنی خاص و هم فلسفه مدنی است؛ از این روی بحث از علم مدنی خاص، معادل با بحث از علم تدبیر مدن و سیاست و اجتماعات مدنی و نحوه مدیریت، سامان‌دهی و راهبرد مدنی است. علم مدنی علمی است که اراده و نقش عامل انسانی در آن مهم‌ترین نقش را در تغییر، ایجاد و تکمیل پدیده‌های مدنی و اجتماعی بر عهده دارد. بر این اساس علم مدنی را علم «سعادت‌شناسی» نامیده و با عناوین مختلفی مانند علم عملی، فلسفه عملی، حکمت و معرفت عملی بیان داشته است. علم مدنی شامل اخلاق (سیاست نفس)، تدبیر مدن (سیاست مدینه) و خانواده است.

جایگاه علم فقه در میان علوم اسلامی

علم فقه یکی از علوم عملی است که در متن فرهنگ و تمدن اسلامی زاده شد. علم فقه نه تنها به عنوان یک علم نظری، بلکه فهم، آگاهی و دریافت آن، شرطی مهم برای تصدی حاکمیت و ولایت دینی و اجرا در نظام سیاسی اجتماعی محسوب می‌گردد. فارابی در نگاه ساختاری، نظام حکومتی شیعه را نظامی می‌داند که رئیس اول یا نبی که فیلسوف هم می‌باشد، ریاست آن را بر عهده دارد؛ سپس رئیس مماثل یا امام و در مرحله بعدی، رئیس غیر مماثل، ریاست سنت و فقیه را در زمان غیبت امام برای رهبری دینی و سیاسی جامعه پیشنهاد می‌دهد. وظیفه رئیس غیر مماثل یا فقیه، تثبیت و تحکیم شریعت، سنت و سیره گذشته و ریاست بر اساس آموزه‌های رئیس اول و امام مماثل است و از آن‌جا که در زمان غیبت امام، بروز مسائل مستحدثه، لزوم پاسخ‌گویی بدان را می‌طلبد، به ناچار بایست رئیس سنت، علم استنباط احکام را بداند و فقیه باشد. او در کتاب احصاء العلوم، علم فقه را چنین تعریف می‌کند:

صناعت فقه علمی است که انسان به وسیله آن می‌تواند حدود هر چیزی را که واضع شریعت تصریح نکرده است، با مقایسه با آن چیزهایی که حدود و میزان آنها آشکارا در شریعت بیان شده، تشخیص دهد و برای به دست آوردن احکام صحیح بر طبق مقصود واضع شریعت و بر اساس آن شریعتی که واضع شریعت برای پیروان همان شریعت آورده است، اجتهاد کند. (فارابی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳)

روشن است که منظور فارابی از علم فقه، علم اصطلاحی به معنای قدرت استنباط احکام خمسہ تکلیفیه از نصوص دینی نیست، بلکه معنای وسیع‌تری را اراده کرده است که به مراتب معنایی وسیع‌تر و عمیق‌تر از معنای اصطلاحی دارد؛ هم‌چنان که این توسع را می‌توان در فرهنگ اسلامی نیز رصد کرد؛ در جایی که متکلمان علم کلام را علم «فقه اکبر» می‌نامیده‌اند. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۶۴)

این دیدگاه فارابی در تعریف فقه و فقیه، معارض با دیدگاه مدافعان نظریه ولایت فقیه نیست؛ چرا که آنها هم فقاہت اصطلاحی را تنها شرط لازم و نه کافی می‌دانند و فقیه جامع‌الشرایط می‌بایست سایر شرایط را برای تصدی ریاست جامعه احراز کند و فقه در این

دیدگاه، دربردارنده نوعی از بصیرت دینی و سیاسی اجتماعی توأمان است که در جهان امروز، حداقل شرط لازم برای تصدی این مقام است.

فارابی در ادامه طرح سطوح ریاست فقیه بر جامعه اسلامی، در صورتی که فقیه با تمام شرایط لازم یافت نشد، نوعی ریاست جمعی فقها را پیشنهاد می‌دهد. به این معنا که اگر تعدادی از فقها به صورت جمعی، واجد شرایط لازم بودند، ریاست جمعی دو یا چند نفره از ایشان می‌تواند متکفل تدبیر امور حکومتی و دینی جامعه را بر عهده گیرد. این گروه تمامی اختیارات ریاست اولی را دارا بوده و ریاست ایشان، ریاست افاضل نامیده می‌شود (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۵۵).

تعریف فقه اجتماعی

فقه اجتماعی از ترکیب دو واژه فقه و اجتماعی، به معنای گستره وسیعی از تعامل‌ها، کنش‌ها و ارتباط‌های متقابلی است که مبین حقوق و تکالیف مؤمنان در همه ساحت‌های حیات جمعی ایشان می‌باشد. بدین منظور، فقه اجتماعی که از فقه فردی متمایز می‌گردد، مساوی با کل نظام کلان اجتماعی است که خود مشتمل بر خرده‌نظام‌های (به اصطلاح خرده‌نظام‌های پارسونزی) فرهنگ، سیاست، اقتصاد و جامعه است. به عبارت دیگر، فضای کنش و تعامل در فقه اجتماعی، فضایی به وسعت تمام جامعه است؛ از این‌رو با واسطه پیشرفت علوم و افزایش سطح پیچیدگی زندگی اجتماعی و دلایل دیگر، در مطالعات فقهی می‌بایست به سمت رشته‌های مضاف، مانند فقه اجتماعی، فقه اقتصادی، فقه فرهنگی و... پیش رفت و به بیان دیگر، در نگاه فقهی به جامعه، الزاماً باید نگاه حداکثری را لحاظ کرد؛ چرا که جامعه معاصر به شدت به سمت تنوع نیازها و ضرورت پاسخ‌گویی بدان پیش می‌رود. به خصوص در نظرگاه کسانی که به لحاظ فلسفی برای جامعه در قبال فرد، اصالتی قائل هستند.

روشن است که در این معنا، فقه اجتماعی شامل تمام علم‌هایی است که در متن و بطن اجتماع شکل گرفته و هر یک عهده‌دار تأمین بخشی از نیازهای نظام آموزشی، پژوهشی و علمی مرتبط با فقه در جامعه است. فقه سیاسی، اقتصادی، تربیتی، مدیریتی، فرهنگی و... حوزه‌هایی هستند که به عنوان بازوهای علمی فقه در جامعه عمل می‌کنند. با

این همه، باید این نکته را متذکر شد که به واقع مرز مشخصی برای تمایز این دو وجود ندارد و چه بسا مسأله‌ای به یک لحاظ موضوع فقه فردی است؛ ولی با در نظر گرفتن شرایط و اقتضائات عصری و تاریخی، موضوع فقه اجتماعی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، فقه اجتماعی هر چند بخشی از علم فقه عام مصطلح است؛ ولی از آن‌جا که با موضوعات سیال، متغیر و ناهمگون سروکار دارد، می‌تواند دارای شاخصه‌های جوهری و متفاوت از فقه عام باشد. با این بیان روشن می‌شود اجتماعی بودن وصف فقه نمی‌باشد، بلکه موضوع فقه است. به عبارت دیگر، فقه اجتماعی، فقه زندگی اجتماعی است.

پیشینه فقه اجتماعی به عنوان دانشی اجتماعی و بخشی از فقه مدنی به قدمت خود فقه است. فقه مدنی - سیاسی، قسیم حکمت مدنی در علم‌شناسی یونانی است. در جهان اسلام، فارابی نخستین کسی بود که طبقه‌بندی علوم را مطرح کرد. فارابی فقه را همانند فلسفه به دو قسم فقه نظری و عملی یا فقه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند. (فارابی، ۱۳۸۹، ص ۱۳) فقه اجتماعی از جمله فقه عملی است که با تکیه بر داشته‌های فرهنگی اجتماعی جامعه اسلامی، به ارزیابی رفتار و سلوک سیاسی اجتماعی مسلمانان پرداخته و آن را بر مبنای زبان‌شناسی تفسیر و تبیین می‌کند. (همان، ص ۵۲-۴۶). یکی از تمایزهای فقه با فلسفه در عمومیت و اختصاص این دو است؛ چرا که فلسفه سیاسی اجتماعی، فارغ از هر نوع خصلت قومی، نژادی و دینی است؛ اما فقه اجتماعی معطوف به شرایط جامعه اسلامی مؤمنان و مدن متشرعه‌ای است که در فراق پیامبر(ص) و امام(ع) خویش به سر می‌برند.

مبانی احکام ثابت و متغیر فقه اجتماعی و نقش آن در علم اجتماعی

احکام فقهی به لحاظ موضوع، به دو بخش احکام ثابت و احکام متغیر تقسیم می‌گردد. احکام ثابت به تبع مبانی کلامی، فلسفی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی خود، مانند جاودانگی و کمال دین اسلام، خلافت و جانشینی انسان و در عین حال مکلف بودن او در پیش گاه الهی، ناکافی بودن عقل و لزوم ارسال رسل و انزال کتب در راستای تشکیل حکومت ولایی و اجرای قوانین و دستورات خداوند در زمین، مسانخت و هماهنگی احکام با روح، فطرت و طبیعت انسانی، نسبت طولی میان دنیا و آخرت و تأثیر اعمال بر سرنوشت انسان، اجتهاد مستمر و مداوم در پرتو تحولات عصر و تمدن جدید و... احکامی

جهان شمول، عام و فراگیر هستند که در گذر زمان و مکان، دستخوش تغییر واقع نمی‌شود؛ ولی احکام متغیر، احکامی جایگزین‌پذیر، بازتجدید شونده و انعطاف‌پذیری هستند که با ارجاع به تحولات زمانی، مکانی، متنی و محیطی دچار تغییر می‌شوند. با این حال، هر کدام از آنها می‌تواند در شکل‌گیری علم اجتماعی مسلمین مؤثر واقع گردد. علم اجتماعی مسلمین، زمانی کارآمدی و انسجام خویش را نشان می‌دهد که بتواند در تعامل میان نظام فقهی یا امور ثابت و متغیر و اقتضاءهای عصری احکام و نسبت میان آنها با در دست گرفتن سازوکارهای تعبیه شده فقهی مناسب، تحولات زمانه را مدیریت و جهت‌دهی نماید. کارویژه دیگر فقه، تعیین و تنظیم روابط اجتماعی بین افراد، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی است. نظام فقهی ثابت نیز خود در تعاملی که با متغیرهای عصری دارد، به بازتولید خویش و در نتیجه تداوم خود بر ساحت اجتماعی مؤمنان و متشرعان ادامه می‌دهد.

علم فقه سیاسی اجتماعی

نظام فقهی ثابت ← متغیرهای عصری، تاریخی و فرهنگی
از همین روی، تعامل کارکردی دوسویه میان فقها و عالمان اجتماعی به منظور هدایت‌گری جامعه در بخش امور متغیر و شناخت موضوعات احکام و لوازم آن ضروری می‌نماید؛ چرا که:

فقیه در پرتو این همکاری به نیازهای معرفتی خویش در بخش موضوع‌شناسی، تحولات و تغییرات موضوعی، محیط‌شناسی و اقتضائات مکانی و زمانی آن، نیازها و ضرورت‌ها، انتظارات و مطالبات، فرصت‌ها و چالش‌ها، سیره‌ها و رویه‌های جاری، مدل‌ها و الگوهای رفتاری مناسب، میزان کارایی الگوها و قواعد پیشین و... به منظور تأمین پیش‌نیازها و ملزومات معرفتی جهت استنباط هر چه دقیق‌تر و متناسب‌تر احکام متغیر دست خواهد یافت. (ربانی،

۱۳۹۳، ص ۱۱۳)

در مقابل، علم اجتماعی نیز می‌تواند با موضوع‌سازی و فهم آن و اتخاذ الگوهای

رفتاری و هنجاری تعریف و تأیید شده از سوی فقه و توسعه و بسط آنها و در نتیجه نهادینه کردن و دورنی کردن آن در قالب فرایند جامعه‌پذیری، فرهنگ‌سازی و ارائه الگوهای زیستی و سبک زندگی و نیز شناخت ابعاد هستی‌شناختی جامعه اسلامی بومی، به انواع متنوعی از علم‌های اجتماعی اسلامی جهت رسیدن به مدینه فاضله آرمانی دست یابد. از سوی دیگر، این تعامل می‌تواند بازخوردی مؤثر و مثبت در راستای اصلاح، تدبیر، تعدیل و ارتقای علم فقه، کشف نظریات فقهی به‌روز و کارآمد و متناسب با نیازهای جامعه و رشد فقه اجتماعی به عنوان علمی اجتماعی و بومی در درون فرهنگ و تمدن اسلامی داشته باشد. فقه اجتماعی در این معنا، علمی اجتماعی است که به دنبال توصیف، تحلیل، تفسیر، تبیین، توجیه و انتقاد و با کمک گرفتن از مجموعه‌ای از روش‌های عقلی، وحیانی، تجربی، نقلی که اجتهاد نام دارد، به بسط خود در فرهنگ دینی یاری می‌رساند.

چیستی، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی فقه سیاسی اجتماعی

فقه سیاسی از دیرباز در میان علوم فقهی شیعه و اهل سنت، دارای جایگاه مهمی بوده است که از منابع، مبانی و روش‌شناسی پذیرفته شده در علم فقه تبعیت می‌کند. از این روی، برخی از صاحب‌نظران این حوزه، فقه سیاسی را علم، بینش یا نوعی گرایش در حوزه فقه می‌دانند که موضوعات سیاسی را با به کارگیری روش اجتهادی و استنباطی، ابژه خود قرار داده و درصدد نظریه‌پردازی می‌باشد. (ایزدهی، ۱۳۸۷، ص ۳۶؛ فراتی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸-۲۱۷).

علت غایی در این علم نیز، تدبیر امور و تنظیم نظام اجتماعی است که در دو سطح داخلی و خارجی صورت می‌گیرد. سطح داخلی به مناسبات درون امت اسلامی و سطح خارجی، به تنظیم روابط جهان اسلام با سایر جوامع می‌پردازد. (شکوری، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۷۲-۷۰) فقه سیاسی زیر مجموعه‌ای از فقه اجتماعی است که موضوع آن در عین این که پدیده‌ای اجتماعی است، سیاسی نیز هست. به عبارت دیگر، موضوع آن پدیده‌های سیاسی است که به مناسبات قدرت و حکومت در جامعه از منظر فقه می‌پردازد.

روش‌شناسی فقه سیاسی یا اجتهاد که علم درجه اول محسوب می‌شود، تأثیر مهمی بر تولید علم و نظریه در حوزه فقه داشته و دارای ویژگی‌های معرفت‌شناختی خاصی است:

۱. باید شیوه و سبکی نظام‌وار باشد؛

۲. باید عقلی و عقلایی باشد؛

۳. باید در گذشت زمان و نسبت به علم‌ها، بازسازی و بازآفریده شود؛

۴. در جهت رسیدن به هدفی معین طراحی گردد. (سید باقری، ۱۳۸۸، ص ۸۱-۶۲)

منابع و ابزارهای معرفتی در فقه سیاسی شیعه نیز گستره وسیعی را شامل می‌شود. در رویکرد اصولی، عقل و وحی به عنوان دو منبع معرفت‌شناختی در فقه سیاسی کاربرد دارند که توان استدلالی و نظری فوق‌العاده‌ای به فقه داده و ظرفیت تحول‌آفرینی اجتماعی آن را در قبال رویکردهای اخباری رقیب، بیش از پیش بازنمایی می‌کند. (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۷۵) البته فقه سیاسی به مناسبت از سایر منابع، مانند حس، تجربه و نقل نیز بهره می‌برد. شیخ مفید در عدم استقلال عقل از وحی و در عین حال اعتبار حجیت عقل می‌گوید:

گفتار در آن که عقل جدایی ناپذیر از سمع (وحی) است و در این که تکلیف جز از طریق پیامبران درست نمی‌شود. امامیه بر این امر اتفاق دارند که عقل در دانش خود و نتایج آن به سمع نیازمند است و از سمعی جدا نیست که غافل را بر چگونگی استدلال آگاه می‌کند و این که در آغاز تکلیف و نخستین پیدایش آن در جهان به پیامبری نیاز است و اصحاب حدیث در این خصوص با آنان موافق‌اند؛ ولی معتزله و خوارج و زیدیه را اعتقاد خلاف این است و چنان می‌پندارند که عقل‌ها مستقل از سمع عمل می‌کند. (مفید، بی‌تا، ص ۷)

در رویکرد مختار، فقه سیاسی یا اجتماعی، علمی نوین و گرایش جدید محسوب نمی‌گردد، بلکه بینشی است که فهم و معرفتی عمیق از فقه، به‌خصوص ابعاد اجتماعی آن در دوران جدید با تکیه بر مبانی و مبادی فقهی را مطالبه می‌کند. فقه سیاسی به فقه اجتماعی (اعم از فقه فردی، فقه الحکومه و فقه الخلافه) تمایل می‌کند و از منظر برخی، مساوی با فقه حکومتی قلمداد می‌شود. (مهریزی، ۱۳۷۶، ش ۳، ص ۱۶۶-۱۴۱) فقه سیاسی بخشی از فقه اجتماعی است که موضوع آن، بررسی فقهی رفتارها، کنش‌ها و تمام پدیده‌های سیاسی مؤثر بر رفتار مکلفین است.

نکته مهم آن است که این نوع رویکرد، اغلب از سوی کسانی مطرح می‌شود که نگاهی حداکثری به دین و معارف دینی به‌ویژه فقه دارند. (فراستی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۱) افرادی مانند شهید صدر، محمد مهدی شمس‌الدین، استاد مطهری، علامه طباطبائی، جواد مغنیه،

حضرت امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای از جمله مدافعان این رویکرد در فقه هستند: فقه همان معرفت دینی است. البته فقه و فقاہت را به دو معنا بیان می‌کنیم. هر دو معنا درست است و مکمل یکدیگر است. یک معنا از دو معنای فقه را همان فهم کلی دین می‌دانیم که در آیه شریفه (لِتَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ) به آن معنا اشاره شده وظیفه ما در حوزه علمیه این است که ما دین را بفهمیم، نه فقط احکام را، نه فقط فقه و فقاہت به معنای دوم را، بلکه دین را. باید کلیت دین برای شما معلوم باشد. در این کلیت، دین اصول و عقاید و مبانی دین و معارف هست و جنبه‌های عملی دین، یعنی احکام، اعم از احکام فردی و احکام اجتماعی و آن چه برای اداره زندگی انسان لازم است، نیز هست.^۱

در مقابل، روشنفکران معاصر نگاهی حداقلی به فقه و کارآمدی آن داشته و ابعاد اجتماعی آن را به ساحت‌های فردی آن تحویل می‌برند. به عبارت دیگر، منظور آنها از علم فقه، علمی است که بیشتر در دایره احکام فردی و غیر اجتماعی، پاسخ‌گوی نیازهای مطرح شده می‌باشد و فاقد یک نظام اجتماعی منسجم است.

نسبت‌سنجی فقه سیاسی اجتماعی و علم اجتماعی

فقه اجتماعی به همان میزان که با علوم اجتماعی مدرن و سکولار به دلیل ابتدای آن بر مبانی این‌جهانی و مادی نمی‌تواند نسبتی برقرار سازد، پیوندی جوهری و ساختاری با علوم اجتماعی اسلامی و علم اجتماعی در کنار سایر علم‌های اسلامی، مانند فلسفه فقه‌الاجتماع، فلسفه سیاسی و فقه سیاسی دارد. فقه با توصیف، تبیین، تفسیر و داشتن نگاه انتقادی و هنجاری، رفتارها و اعمال جامعه مؤمنان را هدف‌مند، کنترل و مدیریت می‌کند. فقه نقش مهم داورى ارزشی را نیز در موارد منازعه برعهده دارد.

یکی از اندیشوران در این زمینه می‌گوید:

فقه سیاسی [اجتماعی] مهم‌ترین علم عملی مسلمانان است که تدبیر زندگی مدنی مؤمنان را برعهده دارد و می‌کوشد حیات جمعی آنان را بر اساس نص اسلامی تعریف و تنظیم نماید. (فراتی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۴)

۱. خامنه‌ای، در دیدار طلاب و استادان حوزه علمیه مشهد، ۱۳۶۶/۱/۵.

این تعریف به خوبی، هدف مشترک این دو علم را در تنظیم نهادها، ساختار و روابط فردی و اجتماعی و هم‌گرایی عالمان فقه و کارشناسان علوم اجتماعی را نشان می‌دهد. این پیوند در شناخت موضوعات تخصصی که نیازمند اظهار نظر فنی و کارشناسی است، می‌تواند از سوی عالمان اجتماع به فقیه در ارائه حکم الله واقعی مدد رساند. اما مهم‌ترین وجه پیوند این دو رشته علمی در دو امر است:

۱. منبع و ابزار عقلی

بهره‌گیری آنها از ظرفیت‌های عقلی و عقلانی است که به عنوان منبع و ابزار شناخت معتبر در کشف، توصیف، تبیین، تفسیر و هنجارسازی در شناخت کنش‌های جمعی یاری می‌رساند. به عبارت دیگر، علم اجتماعی و فقه اجتماعی دارای زیرساخت‌های عقلی معتبر و مشترکی می‌باشند. اعتبار مستقلات عقلیه و بنای عقلا، زمینه لازم برای چنین همکاری و تفاهم را فراهم می‌آورد. همکاری و داد و ستد عقل و نقل (وحی) در این علوم در راستای تأیید یگدیگر و نه تعارض با هم تلائم دارند. برخی از پژوهش‌گران در این زمینه می‌گویند:

بدیهی دانستن پذیرش این اصل [ربوبیت الهی] در زندگی سیاسی اجتماعی، به معنای انکار جایگاه عقل در این زندگی نیست؛ چون عقل علاوه بر نقش محوری در تشخیص حجیت متون، فهم مفاد ادله، منطق استنباط فروعات از اصول و یافتن مکانیسم‌های اجرا، بخش‌هایی از تدبیر امور سیاسی اجتماعی نیز به آن و عقلانیت جمعی محول شده است. شریعت نیز عقل و قضاوت‌ها و مرجعیت آن را در سطوحی تأیید کرده است؛ از این رو، فقه اجتماعی در استنباط احکام ناظر به اعمال اجتماعی مکلفان، نظریه‌پردازی در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی بر اساس متون دینی، مدیریت کلان جامعه و انطباق‌یابی مستمر با اقتضائات زمان و مکان، همواره و الزاماً باید از عقل و دریافت‌های آن و تجربیات زیستی منتج به نتایج نظری و عملی قابل دفاع بشر استمداد و بهره جوید. (ربانی، ۱۳۹۳، صص ۱۱۰-۱۰۹).

۲. روش‌شناسی عقلی - وحیانی

عقل نه تنها در مرحله کسب معرفت و علم، بلکه در ساحت روشی نیز می‌تواند به عنوان متدولوژی تحصیل علم در فقه اجتماعی و علم اجتماعی مؤثر باشد. مراد از عقل، هم عقل شهودی و هم عقل مفهومی را دربر می‌گیرد. در فقه عام و فقه اجتماعی از چهار منبع کتاب، سنت، عقل و اجماع به عنوان منابع استنباط فقهی یاد می‌شود؛ ولی با دقت در ماهیت آنها می‌توان سنت و اجماع را به کتاب برگرداند؛ چرا که اجماع زمانی اعتبار دارد که کاشف از سنت باشد و سنت نیز اعتبار خود را در همراهی با کتاب به دست می‌آورد و از این رو سنتی که مغایر با کتاب باشد، اعتبار ندارد: «فاما ما خالف الکتاب فاضربوه علی الجدار». بنابراین منابع معتبر در فقه، به یک معنا همان عقل و وحی است و نقل نیز در حاشیه وحی از اعتبار و حجیت برخوردار است.

به همین جهت، علم‌هایی که از عقل به عنوان منبع معرفتی سود می‌جویند، عقل و نقل را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند. علم اجتماعی یا فلسفه اجتماعی با فقه اجتماعی دو علمند که در طول یکدیگر قرار دارند، نه در عرض هم.^۱

سازوکارهای فقه اجتماعی در تولید علم اجتماعی

شاخه دیگر امتداد فلسفه و حکمت عملی در بعد اجتماعی آن، علم فقه اجتماعی است. فقه اجتماعی بخشی از فقه است که از عقل و نقل توأمان به عنوان منبع معرفتی سود می‌جوید. فقه اجتماعی علمی است که موضوع آن نه فرد، بلکه جامعه بما هو جامعه است. (ربانی، ۱۳۹۳، ص ۱۶) این تعریف به دلیل عدم وضوح بنیان فلسفی آن که عبارت

۱. برخی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی فارابی را قسیم یکدیگر و دو بخش از حکمت عملی می‌دانند (فیرحی، سیمای عمومی فقه سیاسی، در: درس گفتارهایی در فقه سیاسی، ص ۲۶). حال آن که، گفته شد که فقه سیاسی و اجتماعی در طول فلسفه سیاسی فارابی است. فلسفه سیاسی، اصول و مبادی فقه را تأمین می‌کند و از لحاظ رتبه مقدم بر آن است. اشتباه آنان این است که روش فقهی و روش فلسفی، عقل و وحی و شرع را در تعارض با هم و به طور کلی، بنیانی دوگانه برای اندیشه سیاسی اجتماعی می‌بینند؛ در حالی که عقل و وحی یا علم و دین از اساس نه تنها تهاقتی با یکدیگر ندارند، بلکه این عقل در طول وحی و مؤید یکدیگرند و به اصطلاح، عقل مصباح الهدی و چراغ راه است و نیز اشراف وحی را با دلیل و برهان به اثبات می‌رساند.

از چیستی جامعه و اصیل یا عرضی بودن آن است، نمی‌تواند تعریف جامعی باشد. یکی از پژوهش‌گران، با ارجاع تعریف فقه اجتماعی به تنوع تعریف اجتماع از منظر جامعه‌شناختی که عبارت است از تعریف ساختی، کارکردی و فقهی؛ فقه اجتماعی را از نوع دوم آن تعریف می‌کند. فقه اجتماعی در این معنا مشتمل بر تمام روابط، قوانین، ساختارها و ساحت‌های حیات اجتماعی انسان و به طور کلی نظام اجتماعی می‌شود. از این منظر، رشد و گسترش مباحث فقه سیاسی اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فرصت نوینی را برای امتداد دانش اجتماعی مسلمین در عصر حاضر فراهم ساخته است. (میر احمدی؛ ۱۳۸۹؛ ص ۵۸)

مرحوم آیت الله بروجردی با تأکید بر کارکرد اجتماعی فقه در تدبیر و سیاست مدن می‌نویسد:
لا یبقی شک لمن تتبع قوانین الاسلام و ضوابطه فی انه دین سیاسی اجتماعی و لیست احکامه مقصوره علی العبادات المحضه المشروعه لتکمیل الافراد و تأمین السعاده الاخره، بل یکون اکثر احکامه مربوطه بسیاسه المدن و تنظیم الاجتماع و تأمین سعاده هذه النشأه. (منتظری، ۱۳۶۹، ص ۵۲)

شهید مطهری یکی از علل رکود فقه اجتماعی در عرصه حیات و تمدن اسلامی را انزوای بحث عدل و عدالت اجتماعی و به طور کلی، فقه از فلسفه اجتماعی می‌داند و می‌نویسد:

این که بحث عدل را پیش آوردیم، برای این بود که تأثیر بحث عدل را در تفسیر اصل عدالت اجتماعی بیان کرده باشیم و دیگر این که اصل عدل و تأثیرش کم‌وبیش در افکار مانع شد که فلسفه اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و علمی قرار بگیرد و راهنمای فقه قرار بگیرد. فقهی به جود آمد غیر متناسب با سایر اصول اسلام و بدون اصول و مبانی و بدون فلسفه اجتماعی. اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر اهل عدل پیش نمی‌آمد و بر شیعه هم مصیبت اخباری‌گری نرسیده بود، ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بن‌بست‌های کنونی نبودیم. اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن، در فقه ما مورد غفلت واقع شده است و در حالی که از آیاتی چون «**بالوالدین احساناً و اوفوا بالعقود**» عموماً در فقه

به دست آمده است؛ ولی با این همه، تأکیدی که در قرآن بر روی مسأله عدالت اجتماعی دارد، معهذاً یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این مطلب، سب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است. (مطهری، ۱۴۰۳، ص ۲۶-۲۷)

رکود در فقه اجتماعی و سیاسی، خود علت فقدان تدوین نظریه‌های کلان در باب فقه اجتماعی و درون چارچوب‌ها و پارادایم‌های علمی شده است و بدین ترتیب، فقه نتوانسته با وجود ظرفیت‌های عظیم خود، کارآمدی خویش در نظریه‌پردازی و تولید علم اجتماعی دینی و بومی جهت تدبیر و راهبری جامعه را به منصفه ظهور درآورده و سرانجام در حد ارائه تک گزاره‌های علمی و شیوه انطباق آنها با نصوص دینی باقی بماند. (فراستی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۵)

حضرت امام خمینی (ره) نیز با نگاهی کل‌گرایانه به فلسفه عملی فقه، آن را مساوق با معنای تدبیر مدن و مدیریت جامعه اسلامی می‌داند و می‌فرماید:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. (خمینی، ۱۳۶۱ - ۱۳۶۹، ج ۲۱، ص ۹۸)

در فقه اجتماعی با صرف نظر از شرایط تاریخی موانع ظهور و بروز فقه اجتماعی شیعه، عوامل و عناصر مهمی مانند تأثیر زمان و مکان، احکام ثابت و متغیر، مصلحت، بنای عقلا، سیره متشرعه، عرف، حوزه «ما لا نص فیه»، مقاصد شریعت و... وجود دارد که عدم توجه به آنها می‌تواند ابعاد اجتماعی فقه را به بعد فردی آن تقلیل دهد. ذکر یک مثال می‌تواند به فهم این عناصر و ضرورت اهتمام بدان‌ها در فقه یاری رساند. یکی از محرمات شرعی و نوع بسیار رایج آن، ربای قرضی است که عدم توجه به ابعاد اجتماعی آن، موجب نادیده گرفتن آثار و کارکردهای اجتماعی آن و حتی توجیه فقهی آن به حیل‌های ربا می‌شود که شهید صدر آن را نوعی از حاکمیت نگاه فردگرایانه در فقه می‌داند. در مقابل آن، نظریه‌هایی قرار دارند که آثار سوء اجتماعی و کلان ربا را بر جامعه مد نظر قرار داده و حیل‌های شرعی را بر نمی‌تابند. رویکرد دوم، زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی فقه

در اثرگذاری بر شیوه استنباطی فتاوای مجتهدان را در احکام شرعی لحاظ می‌کند. بسیاری از امور واقعی پیرامونی، زمانی که مورد توجه واقع می‌شوند و در مرکز توجه و آگاهی انسان قرار می‌گیرند، به عنوان امور مصلحت‌دار و مفسده‌دار تلقی می‌شوند و تکرار آن در ارتکازات ذهنی، آن را به مسأله یا موضوع علمی در دانش‌های اجتماعی مبدل می‌سازد. بدین‌سان، بسیاری از موضوعات در تاریخ زندگی اجتماعی انسان شکل می‌گیرند و پرسش‌های معطوف به آنها موقعیتی پسینی می‌یابند که درون علم اجتماعی، به دنبال پاسخ‌های مناسب خویش می‌باشند. (میر احمدی، ۱۳۸۹، ص ۳۸-۴۰). دانش فقه اجتماعی از جمله چنین دانش‌هایی است که موضوعات خویش را در همراهی با دانش اجتماعی مسأله‌یابی می‌کند تا بتواند احکامی را ارائه دهد که علاوه بر امور ثابت، امور متغیر و عناصر عصری را نیز پوشش می‌دهد؛ چرا که احکام فقه سیاسی اجتماعی (فارغ از احکام امور ثابت)، به لحاظ تاریخی بودن موضوعات و مسائل، هویت و ماهیتی تاریخی، سیال و نسبی نیز پیدا می‌کنند.

بنابراین فایده فقه اجتماعی در این است که چه بسا موضوع‌هایی در فقه فردی، محکوم به جواز شرعی می‌شوند؛ ولی در فقه اجتماعی، همان موضوع‌ها دارای حکم حرمت یا حرام می‌گردند.

عنصر دیگر، شناخت موضوع‌های اجتماعی است که معمولاً در پی تحولاتی که در عرصه علم ایجاد می‌گردد، موضوع‌های جدید و نو پیدا می‌شوند و استخراج احکام آن‌ها، مستلزم شناخت درست آن‌هاست. عنصر مهم دیگر، نقش عقل در استنباط‌های فقهی و اجتهاد است که حوزه فعالیت عقل اجتماعی، بیشتر در مستقلات عقلیه است. عقل به عنوان منبع و ابزار شناخت در موضوع‌های اجتماعی، از جایگاه بالایی برخوردار است. یکی از صاحب‌نظران با تأکید بر لزوم اتخاذ شیوه خاص در فقه اجتماعی متفاوت از شیوه فقه فردی می‌گوید:

باید در نظام عبادات با شیوه‌ای متفاوت از شیوه تشریع قوانین در فقه عام و فقه الامه و فقه مجتمع و روابط بین المللی برخورد کرد، مگر خلاف آن ثابت شود؛ زیرا در باب معاملات عام، یعنی فقه سیاسی، اقتصادی، خانواده و جامعه تعبدی وجود ندارد زیرا در اینجا باید مقاصد شریعت ملاحظه گردد.» (شمس‌الدین، ۱۴۱۷، ص ۲۲)

مقایسه فقه سیاسی اجتماعی اهل سنت و تشیع

مقایسه میان فقه سیاسی اهل سنت و فقه شیعه می‌تواند علاوه بر بازشناسی بنیان‌های کلامی فقهی هر دو جریان، نتایج علمی، عملی، اجتماعی و تاریخی هر یک را در برابر دیگری به تصویر کشد.

فقه سیاسی اجتماعی شیعه در قیاس با فقه سیاسی اهل سنت که خلافت‌محور است، امامت را در کانون نظریه‌های سیاسی اجتماعی خود قرار داده و تعریفی نوین از جایگاه و ویژگی‌های امام(ع) ارائه می‌دهد. به این معنا، فقه سیاسی و اجتماعی شیعه از نتایج کلامی مسأله امامت است. بنابراین هر چند فقه سیاسی شیعه و به طور کلی، فقه شیعه در حاشیه فقه اهل سنت رشد کرد؛ ولی فقه سیاسی امامیه از همان ابتدا، خصلت و هویتی متمایز و ناهمگون از فقه اهل سنت پیدا کرد. (کدی، شماره ۲، بهار ۷۸، ص ۲۲۶-۲۲۸).

از نتایج نظری فقه سیاسی، اطاعت از اولوا الامر و عدم تمکین از طاغوت است که این دو، فرع بر اصل حق حاکمیت الهی و تئوکراسی به منظور حفاظت از سنت‌ها و قوانین دینی است. این نگرش، ظرفیت و توان‌مندی فوق‌العاده‌ای به جریان‌های سیاسی اجتماعی شیعه در جهت پویایی و حرکت در مقابل هژمونی و سلطه حاکمان غیر الهی در طول تاریخ داده است. رویکرد آنها در بعد از عصر غیبت کبری تا عصر و زمان حاضر؛ رویکردی انتقادی و ساختارشکنانه بوده و همکاری فقه‌های شیعه با سلاطین و حکام جور، در مقاطعی از تاریخ تنها از زوایه «شرایط امکانی تاریخی» و داشتن رویکردی ابزاری به سیاست، قابل توضیح و تبیین است.

از جمله آثار اجتماعی فقه سیاسی شیعه در برابر فقه سیاسی اهل سنت، این است که فقه سیاسی اهل سنت در قبال حاکمان عباسی و اموی خصلتی انفعالی داشت و هر کس که به حاکمیت دست یافت، مصداق اولوا الامر بوده و اطاعت از وی واجب است (الحق لمن غلب)؛ در حالی که فقه سیاسی اجتماعی شیعه از موضعی انتقادی و انقلابی در برابر حاکمان و اربابان قدرت ایستاده و آنها را تحت تأثیر قرار داده است.

با این همه، هر چند فقه سیاسی شیعه، اقتدار سیاسی والیان جور را با صرف نظر از نوع عملکردشان نامشروع می‌داند، نسبت به اصل حاکمیت دیدگاهی منفی ندارد، بلکه حتی در جایی که همکاری با نظام جور به صلاح و مصلحت جامعه باشد یا در راستای

اجرای احکام اسلامی بوده و مانع ظلم و تجاوز به حریم زندگی مؤمنان گردد، در بعض موارد واجب نیز می‌باشد. اقتضای باب تراحم احکام در مقام اجرا (نه در مقام جعل) و دفع افسد به فاسد یا اولویت اهم بر مهم، موجب می‌شود فقیه در برهه‌ای از زمان به مداخله و حتی همکاری با اقتدارهای سیاسی نامشروع نیز گردن نهد؛ ولی این امر به معنای تأمین و تأیید مشروعیت والیان جور و تغلب نمی‌باشد. (پارسانیا، ۱۳۸۶، ص ۲۰-۲۳) سیره عملی و رفتار عینی فقیهان و عالمان شیعه نیز، مهر تأییدی بر این نوع رویکرد فعالانه، رقابت‌آمیز و ایجابی در تاریخ اندیشه سیاسی اجتماعی ایشان است.

در رویکرد شیعی به معرفت می‌توان منظومه‌ای منسجم و سیستماتیک را مشاهده کرد که عرفان، فلسفه، کلام، فقه، سیاست و اخلاق در کنار هم به دنبال تأمین سعادت حقیقی انسان هستند و هیچ یک تعارض و تقابلی با دیگری ندارد. (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱) اصول مشترک و بنیان‌های معرفتی لایتغیری که در عالم نفس‌الامر ریشه دارند، از یک منشأ وجودی افاضه و اشراق می‌شوند که در آن وجودها، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت شخصی وجود را دارند. عقل و وحی یکدیگر را تأیید و با هم تعامل می‌کنند؛ هر چند ممکن است موضوع‌ها، مسائل و روش خاص به خود را نیز دارا باشند. بنابراین اختلاف‌ها و تعارض‌هایی که در بدو امر میان علوم مشهود است، به عالم کثرت و جهان انسانی مربوط است که از سوی انسان و نهادهای علمی معرفتی بدان‌ها الصاق می‌شود. بحث حقیقت و رقیقت، حمل اولی و حمل شایع صنایع و این‌که در عرفان نظری همه چیز آیه و نشانه‌ای از اوست، همگی از جمله اصول کلی فلسفی و عرفانی می‌باشد که می‌تواند تعارض‌های میان علوم مختلف را حل و فصل کند و آثار معرفتی و اجتماعی فراوانی را به دنبال آورد.

چالش‌ها و راهکارهای فقه سیاسی اجتماعی

با این همه، از منظر آسیب‌شناسی^۱ علم و معرفت دینی، تنظیم فقه سیاسی اجتماعی و به طور کلی علم اجتماعی تشیع، چندان که شایسته و بایسته بود، در فرهنگ و تمدن اسلامی نتوانست جایگاه خود را به عنوان بازوی اجرایی حکمت عملی به دست آورد که

۱. Patology.

خود شاید معلول عواملی چند باشد؛ مانند عدم امکان طرح نظریه آرمانی به دلیل خفقان سیاسی (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۱۳۰)، عدم تداوم علم فقه سیاسی بعد از فیلسوفان اسلامی سده‌های نخستین، تضعیف جریان عقلی بعد از قرن پنجم هجری، فقدان توجه به مسائل محیط و پیرامونی از سوی برخی از اندیشمندان، غلبه رویکرد صوفیانه و دنیاگريزانه بر مراکز علمی در برهه‌ای از تاریخ اسلامی، نبود تعامل معرفتی میان علوم، عالمان و مراکز علمی در دنیای اسلام، بدیهی شمردن علم و داشته‌های خویش، نبود رقیبی قدرت‌مند در حوزه علم و در نتیجه، حاکم شدن روحیه خمودی، سستی و حتی انکار تولید علم دینی، احاله کارکردی علم اجتماعی به فقه سیاسی و نبود تقسیم کار معرفتی^۱، عدم اصالت جامعه و حاکمیت فردگرایی روش‌شناختی^۲ بر مجامع علمی و عوامل ساختاری و نهادی دیگر. (اسفندیاری، ۱۳۷۵، ص ۱۸۹) حضور فقها در درون ساختار و نهادهای سیاسی و حاکمیتی می‌تواند زمینه مناسبی را برای طرح اندیشه سیاسی و فقه اجتماعی در قالب مسائلی مانند نماز جمعه، خراج، آیین و روش‌های حکومت و تعامل اخلاق و سیاست فراهم نماید؛ به طوری که در دوره صفویه شاهد آن بودیم. (جعفریان، ۱۳۷۰، ص ۱۱-۱۰)

از سوی دیگر شکوفایی فقه سیاسی، متضمن زمینه‌سازی علمی و معرفتی است که در سایر علم‌ها به‌خصوص فلسفه سیاسی اجتماعی رخ می‌دهد:

اول به حوزه‌های معرفت رقیب نظر می‌کرد؛ یعنی به فلسفه‌ها و علم

۱. ر.ک: ایمان، همان، ص ۴۳۱-۴۳۶ و ۶۰۷-۶۱۴، به عقیده نویسنده عدم رشد علم دینی و از جمله علم اجتماعی بر اساس جهان بینی اسلامی، توجه افراطی به فلسفه اولی در کنار بی‌اعتنایی به واقعیات عینی و اجتماعی در قالب فلسفه مضاف است. از این روی این تأمین این بخش از علم دینی بر عهده علم فقه نهاده شد. با این همه به دلایلی چند از جمله تعارض میان عالمان فلسفه، فقه، کلام و عرفان از یک سو و فقدان توجه به ابعاد اجتماعی فقه در کنار بعد فردی و در نتیجه عقیم ماندن ابعاد اجتماعی دین موجب ناکارآمدی فقه در وصول بدان شد. مرحوم شهید صدر نیز بر رویکرد فردگرایانه اندیشه فقهی فقهاء در گذشته تأکید داشته و خواستار حضور ابعاد فقه اجتماعی در متن فقه اسلامی بودند (صدر، بحث اسلامی و مواضع اخری، ص ۸۴-۷۳).

۲. فردگرایی روش‌شناختی (Methodological individualism) که در قبال کل‌گرایی روش‌شناختی قرار دارد، بر این عقیده است که جامعه و پدیده‌های اجتماعی هویتی جدای از افراد ندارند از این روی نهادها و ساختارهای کلان جامعه به عوامل فردی مانند کنش‌ها، انگیزه‌ها و باورهای فردی تحویل برده می‌شوند (دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، ص ۳۱۶-۳۱۱؛ درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، عبد الکریم سروش، ص ۹۷).

سیاسی مدرن و دوم در مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی خود ریشه می‌داشت تا بتواند فلسفه و علم سیاسی متناسب با حوزه فقه سیاسی را تولید کند. (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۲۲۹)

میر احمدی در بیان چالش‌های پیش روی فقه سیاسی اجتماعی، انواعی از چالش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی را شمارش می‌کند. (میر احمدی، ۱۳۹۲) از این روی، شکوفایی علم‌های اسلامی از جمله فقه سیاسی اجتماعی، مستلزم توجه اندیشمندان به بنیان‌ها و پیش‌داشتهای معرفتی جهان اسلام، مانند فلسفه، کلام و فقه و نیز آشنایی با مبانی علم و فلسفه سیاسی غرب است. این امور، پیش‌نیازی ضروری و لازم است که بدون آن، تحقق فقه سیاسی، فلسفه سیاسی و به طور کلی علم دینی را امری ناممکن می‌سازد.

همان طور که گذشت، فرد حکیم کسی است که بتواند با ارتباط میان علوم اسلامی به یک چارچوب منسجم، معین و مشخصی در باب علم دینی دست یابد. این امر زمانی محقق خواهد شد که علوم اسلامی در تعامل با یکدیگر و با قوه اجتهاد، به نظریه‌پردازی در علوم اسلامی نائل شده و علم اسلامی و از جمله علم اجتماعی متناسب با مبانی دینی خود را شکل دهد. حکیم، هم فیلسوف است، هم فقیه، عارف، متکلم و هم جامعه‌شناس. بنابراین فقاقت با ترکیب خود با حکمت، عرفان و سایر رشته‌های دینی و اجتماعی و با ایجاد نظامی هم‌گرا از علوم، می‌تواند استمرار علم اجتماعی مسلمین را در عصر حاضر تداوم بخشد.

روشن است که علم اجتماعی مسلمین نمی‌تواند بر پایه یک علم ظهور یابد، بلکه بایست تلفیقی از علم‌های گوناگون و ارتباط ارگانیک میان آنها لازم است تا علم اجتماعی مسلمین شکوفا شود. این ارتباط می‌تواند طولی یا عرضی نیز باشد. به این معنا که انواع مختلفی از علم‌های اجتماعی میان رشته‌ای وجود دارد که یا ارتباط طولی دارند؛ مانند فقه سیاسی اجتماعی و فلسفه سیاسی، یا در عرض هم‌اند؛ مانند علم عمران ابن خلدون یا تدبیر مدن فارابی. بنابراین تداوم علم تدبیر مدن در بررسی‌های فقه اجتماعی و سیاسی ظهور می‌یابد و بدون ترسیم افق و برنامه‌ای مدون از علوم و معارف اسلامی، دستیابی به دانش اجتماعی مسلمین در عصر حاضر را دشوار و بسی ناممکن می‌سازد.

نتیجه‌گیری

۱. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) و در فرصت تاریخی پیش رو، بستر مناسبی برای تفاهم و همکاری مشترک میان فقه اجتماعی و علم اجتماعی مسلمین و بسط انواع دانش‌های اجتماعی در عصر حاضر که موانع ساختاری و سیاسی مرتفع شده است، وجود دارد.

۲. نسبت میان این دو علم، نسبتی طولی است؛ یعنی علم اجتماعی در طول فقه اجتماعی است که خود این علوم، جملگی در طول فلسفه اولی و متافیزیک قرار دارد.

۳. تأثیر فقه اجتماعی بر علم اجتماعی مسلمین در ارائه هنجارها و قالب‌های رفتاری و کنشی پذیرفته شده است. به عبارت دیگر، فقه سیاسی اجتماعی در باب مسائل اجتماعی و سیاسی، نحوه رفتار و کنش‌کنشگر و روابط میان متشرعان و متدینان را ترسیم و تنظیم می‌کند و با بیان ثواب و عقاب دنیوی و اخروی، ضمانت اجرایی آن را بر عهده دارد. وجه مشترک این دو علم، وجه انتقادی، هنجاری و دستوری آن‌هاست؛ هر چند که وجوه توصیفی، تفسیری، تبیینی نیز دارند.

۴. علم اجتماعی مسلمین نیز زمینه مناسبی را برای فقیهان در شناخت موضوعات و مسائل اجتماعی و ارتقای فهم و دریافت درست از آن را فراهم می‌سازد؛ به طوری که چالش‌های فقهی معاصر را می‌توان به فرصت‌های تبادلات فقهی و اجتماعی مبدل ساخت.

۵. فقه سیاسی و دانش اجتماعی از روش‌شناسی عقلی و وحیانی سود می‌برند؛ چرا که این دو منبع معرفتی در متن و بطن آموزه‌های دینی و اخبار معصومین(ع) وارد شده و مورد تأیید سنت و سیره ایشان نیز می‌باشد.^۱ با این همه، فقه اجتماعی و دانش اجتماعی از سایر منابع معرفتی، نظیر حس و تجربه، شهود و... نیز خود را بی‌نیاز نمی‌داند.

منابع و مأخذ

۱. اسفندیاری، محمد؛ بعد اجتماعی اسلام؛ قم: خرم، ۱۳۷۵.
۲. ایزدهی، سجاد؛ نظارت بر قدرت در فقه سیاسی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۳. پارسانیا، حمید؛ انواع و ادوار روشنفکری؛ قم: کتاب فردا، ۱۳۹۱.
۴. پارسانیا، حمید؛ روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی؛ قم: کتاب فردا، ۱۳۹۰.
۵. پارسانیا، حمید؛ عرفان و سیاست؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۱.
۶. پارسانیا، حمید؛ هفت موج اصلاحات؛ قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۶.
۷. جعفریان، رسول؛ دین و سیاست در دوره صفویه؛ قم: انصاریان، ۱۳۷۰.
۸. خمینی، روح الله؛ صحیفه نور؛ تهیه و جمع‌آوری مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ با مقدمه‌ای از علی خامنه‌ای؛ تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب، ج ۲۱، ۱۳۶۱-۱۳۶۹.
۹. سید باقری، کاظم؛ فقه سیاسی شیعه؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۰. ربانی، محمدباقر؛ فقه اجتماعی؛ قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع)، ۱۳۹۳.
۱۱. شکوری، ابوالفضل؛ فقه سیاسی؛ قم: ابوالفضل شکوری، ج ۱، ۱۳۶۱.
۱۲. شمس‌الدین، محمد مهدی؛ الاجتهاد و الحیاه؛ [بی‌جا]؛ مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
۱۳. فراتی، عبدالوهاب؛ علم سیاسی در حوزه علمیه؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۴. مطهری، مرتضی؛ بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی؛ تهران: حکمت، ۱۴۰۳ق.
۱۵. منتظری، حسینعلی؛ البدر الزاهر: تقریرات درس آیه الله بروجردی؛ قم: مطبعه الحکمه، ۱۳۶۹ق.
۱۶. مهریزی، مهدی؛ «فقه حکومتی»؛ فصلنامه نقد و نظر؛ سال ۳، (مسلسل ۴)، پاییز ۱۳۷۶.
۱۷. میراحمدی، منصور؛ درس گفتارهایی در فقه سیاسی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۸. میر احمدی، منصور؛ ملاحظات بر چالش‌های فقه سیاسی؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.

An Introductory to Social Jurisprudence and its Relation to Islamic Social Sciences

Muḥammad Taqī Muqaddamī*

Abstract

Social jurisprudence, as a field of general jurisprudence, studies social phenomena from the perspective of the rights and duties of believers and has profound methodological and cognitive links with the social thought of Muslims. Social jurisprudence can provide the platform on which issues are tabled and new theories are formed, and can in general be effectual in the process of producing social science. Towards this end, the study in hand uses a comparative methodology to delineate common grounds and relations between the two sciences in question, determining in the process their points of convergence and divergence, as well as the influence that they have on one another. The two sciences are common in putting forth behavioral and normative models. So while social jurisprudence facilitates the internalization of religious norms and beliefs via the mechanism of sociability, social science reciprocates by correcting the understanding and deepening the perception of the jurisconsult on social subjects and issues, thereby improving the integrity of the process of *Ijtihad* and helping him to reach a ruling in consonance with reality.

Keywords: Socio-political jurisprudence, social science, Islamic social science, fixed and variable rulings.

*. Graduated from Seminary, M.A. in Imam Khomeini Educational Research Institute.